

قیام زنگیان

حسین قوامی

قیام بردگان و غلامان در قرن سوم هجری - که آن را از جهت شدت و عظمت باقیام اسپارتاکوس (۷۱-۷۳ ق.م) برضد دولت روم مقایسه کرده‌اند^۱ - یکی از بزرگترین نهضت‌های اجتماعی محرومان و غلامان در سال‌های حکومت پرچور و فساد عباسیان بود که با تکیه بر نیروی عظیم زحمتکشانش مدت زمانی طولانی توانست خواب خوش خلیفه عباسی و دیگر ستمگران دستگاه او را برهم زند.

توده اصلی این قیام و جنبش عظیم، بردگان و غلامان بودند که «در زمین‌های پست و شوره‌زارهای واقع در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند»^۲ و به طاقت‌فرساترین کارها دست می‌یازیدند و در بدترین شرایط و با غذائی بسیار اندک - که از مشی آرد یا بلغور و قدری خرما تشکیل می‌شد - زندگی پرملال و مشقت‌انگیز خود را بسر می‌بردند.

این عوامل عینی همراه با بعضی عوامل ذهنی - که عبارت بود از برخورد این زنگیان با برخی خوارج و آشنائی با افق‌های تازه‌تر و «این که آن‌ها نیز حق حیات دارند و مستحق رعایت و عدالت... هستند»^۳ - باعث آمد که قیام «زنگیان» اندک اندک پا بگیرد و بناگاه آن چنان قدرتمند شود که خلافت خلیفه را به سقوط تهدید کند. این قیام از آن جا به قیام «زنگیان» شهرت یافته است که قسمت عمده بردگانی که در آن شرکت داشتند از غلامان زنگی بودند که آن‌ها را از «نوبه» و «زنگبار» آورده بودند و این زنگی‌ها مخصوصاً زندگی بسیار سخت‌تری داشتند. رهبری این قیام را مردی به نام «علی - بن محمد» داشت که خود را علوی می‌دانست و نسبت خود را به علی بن ابی طالب می‌رساند و «... گرچه اجداد صاحب‌الزنج سالار قیام زنگیان از اعراب بوده‌اند ولی خود وی و پدرش و پدر بزرگش زاده و پرورده خاك ایران و از مردم مضافات شهری بوده‌اند...»^۴

۱. عبدالحسین زرین کسوب - تاریخ ایران بعد از اسلام - چاپ سوم - امیرکبیر - ۱۳۵۵ - ص ۴۷۵.
۲. همان جا - ص ۴۷۴.
۳. همان جا - ص ۴۷۵.
۴. احسان طبری - برخی بررسی‌ها درباره جنبش‌های اجتماعی در ایران - بدون ذکر ناشر - ص ۱۷۳.

و گرچه مورخان در نسب اوشك کرده‌اند اما این که او ایرانی بوده و روح شیعی گری داشته و نسبت به زید بن علی می‌رسانده است درست‌تر و محتمل‌تر است و چیزی است که ظاهراً بر کرمی قبول نشسته است. او «مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعری فایق بود.^۱» و در اوایل حال در بغداد و سامرا^۲ می‌زیست و «به کودکان نحو و خط تعلیم می‌داد، زبانی گرم و سخنگو داشت، شعر می‌سرود و اشعارش به دل‌ها می‌نشست^۳».

و طبق نوشته آقای «عباس خلیلی» مترجم «کامل» ابن اثیر:

«صاحب الزنج شجاع و ادیب هم بود... که در جنگ سرپل بصره خود به تنهایی شمشیر کشید و دشمن را شکست داد. نقل شعرا موجب تطویل است و لسی از آن معلوم می‌شود که او باتوانگران و زبردستان و به قول خود ملوک مخالف سرسخت بود بدین سبب همه چیز آنان را ربود و به زبردستان و بندگان و کارگران داد و آن‌ها را توانا و مالک و امیر کرد^۴».

باری علی بعدها «صاحب الزنج» - که معنی آن زنگی‌یار و یا امیر زنگیان بود - و «خلیفه الزنج» و «برقی» و «قائد الزنج» لقب گرفت و در ظرف مدتی کوتاه بردگان فراوانی را به دور خود جمع آورد که حدود پانصد هزار نفر گفته‌اند و بعضی از جمله نویسنده تجارب السلف بیشتر: «و در روزگار اوزنگیان بسیار به بصره بودند چنان که هیچ سرائی از سراهای اکابر و اواسط الناس از یکی یا دو یاسه یا زیادت خالی نبود و در بعضی از تواریخ بصره چنان آورده‌اند، والعهده علی المورخ، که در شب نیمه شعبان که موسم جمعیت و معشلان بوده است اکابر و اعیان شهر تمامت جمع شدند... هزار خواجه حاضر بود که هر یک از ایشان هزار غلام زنگی داشت. از این‌جا قیاس باید کرد که چند بوده باشند^۵».

در هر حال «صاحب الزنج در مجمع این غلامان قسم خورد و آن‌ها را به یاری و پایداری خویش وعده داد و با زبان آوری که داشت، زنگیان و دیگر بردگان موسوم به فرایته، قرمایت و نوبیان مقیم بصره و واسط و حوالی و همچنین جمعی از اعراب بنی تمیم

۱. تجارب السلف - به تصحیح عباس اقبال - تهران ۱۳۱۳ - ص ۱۹۰.

۲. عبدالحسین زرین کوب - پیشین - ص ۴۷۵.

۳. ابن ابی الحدید - شرح نهج البلاغه - جلد ۲ - ص ۴۸۹ - چاپ بیروت - به نقل از کتاب «ایران در پریه تاریخ» - ابوذرورداسبی - ۱۳۵۷ - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - ص ۲۰۸.

۴. کامل - ابن اثیر - ترجمه عباس خلیلی - به تصحیح دکتر مهیار خلیلی - جلد دوازدهم شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران - ص ۹-۲۴۸.

۵. تجارب السلف - ص ۱۹۰.

آن نواحی را با خود همدستان نمود. پس از آن نهضت خویش آشکار کرد.^۱
 صاحب الزنج در شب پنجشنبه ۲۷ رمضان سال ۲۵۵ جلسه‌ای تشکیل داد و بعد از آن علم طغیان و مخالفت برداشت: «ظهور وی... به شب پنجشنبه سه روز مانده از رمضان سال دویست و پنجاه و پنجم بود.» بعد از آن دسته دسته بردگان به او پیوستند و او «به سال دویست و پنجاه و هفتم بصره را گرفت.»^۲ آنگاه سرعت قدرت گرفت و خلیفه عباسی «معتمد» را به وحشت انداخت و دستگاه پرفساد و پر جبروت او را به لرزه درآورد و باعث آمدن «معتمد... به سال دویست و پنجاه و هشتم ابوالاحمد موفق برادر خویش را با مفلح خلعت» بدهد و «آن‌ها را به جنگ صاحب الزنج سوی بصره»^۳ بفرستد، اما پس از کشته شدن مفلح بدست زنگیان «... ابوالاحمد از جنگ صاحب الزنج منصرف شد.»^۴

بعد از آن در طی مدتی قریب پانزده سال نهضت زنگیان پیوسته با سپاهیان خلیفه به جنگ و گریز مشغول بود که در بیشتر مواقع پیروزی با آن‌ها بود. قدرت و شوکت خلیفه به سختی تهدید می‌شد و قدرت سپاهیان صاحب الزنج هر روز بیشتر می‌شد.

صاحب الزنج شهری به نام «مختاره» ساخت و حصارها و باروها بر آن تعبیه کرد و آن را پایتخت خود قرارداد و به تبلیغ نظریات خویش و جنگ با دشمنان پرداخت.

نویسندگان «تاریخ طبری» و «کامل» که نظر خوشی نسبت به او نداشته‌اند - و گاهی او را علوی و گاه پلید و دشمن خدا می‌خوانند - خواسته‌اند که او را جنایت‌کار و قسی‌القلب و خونریز معرفی کنند؛ اما از برخی شواهد و قراین که ما بعد از این بدان اشاره خواهیم کرد برمی‌آید که صاحب الزنج به موازات قاطعیت در جنگ با دشمنان و سپاهیان خلیفه به تبلیغ و ترویج نظریات خویش - که به سبب پتانسیل انقلابی آن می‌توانست به آسانی محرومان را به طرف خود جلب کند - نیز نظر داشته و در برخی موارد از راه بحث و منطق توانسته است کسانی را متقاعد کند. او به غلامان و بردگان وعده آزادی و رفاه و برخورداری از حقوق مناسب اجتماعی می‌داد و به آن‌ها «... گفت می‌خواهد مرتبه و قدر آن‌ها را بلند و گرامی بدارد و به جای آن که خودبنده بودند صاحب بنده و جاه و جلال نماید.»^۵ و به آن‌ها قول داد که هرگز از آن‌ها روی نگرداند و در مبارزه

۱. عبدالحسین زرین کوب - پیشین - ص ۴۷۵.

۲. مسمودی مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

۳. همان‌جا، ص ۵۹۵. ۴. همان‌جا، همان صفحه.

۵. همان‌جا، ص ۵۹۹. ۶. همان‌جا، همان صفحه.

۶. ابن اثیر - کامل - ج دوازده، ص ۷۳.

برضد اشراف و خداوندان مال و جاه با آنها همراه باشد. این نظریات او در بسیاری موارد بردگان و غلامان و حتی گروه‌هایی دیگر از مردم را بدون جنگ و خونریزی بدو متمایل کرد و به جانب او کشاند. از جمله: «چون اموال و اسراء را آوردند میان آنها حجاج بودند که کعبه را قصد می نمودند و می خواستند از طریق بصره به مکه بروند. او با حجاج بحث کرد و آنها او را تصدیق و عقایدش را قبول کردند. به او گفتند اگر مخارجی همراه خود می داشتیم با تو می ماندیم و ترا یاری می کردیم و او آنها را آزاد کرد.^۱»

یکبار نیز یکی از سرداران سپاه خلیفه به نام «تکین» به او متمایل شد و آنگاه «مسرور شنید که تکین به زنگیان تمایل کرده زود او را قصد نمود، گرفت و به زندان افکند. او در زندان جملان ماند تا مرد. اتباع تکین پراکنده شدند و به زنگیان پیوستند.^۲»

بار دیگر در اوایل قدرت گرفتن نهضت به «ابن رجاء» حاکم بصره «خبر دادند که گروهی از مردم بصره به علوی متمایل شده اند که آنها را گرفت و بداشت.^۳»

و نیز حکایتی دیگر از «تاریخ طبری» نشان می دهد که او به کشتار و خونریزی بدون دلیل اعتقاد نداشته است: «وابسته یکی از هاشمیان سوی یاران وی آمد و یکی از سیاهان را بکشت. خبر بدو رسید یارانش گفتند: به ما اجازه بده دهکده را غارت کنیم و قاتل یار خویش را بجوئیم. گفت این کار روا نیست مگر این که بدانیم نظر این قوم چیست و آیا قاتل این کار را با موافقت آنها کرده و بخواهیم که وی را به ما دهند اگر ندادند نبرد با آنها بر ما رواست.^۴»

از این روایات پیداست که او به شیوه‌های منطقی بحث و استدلال و احتجاج و برخورد‌های منطقی اعتقاد داشته و آن چنان که خواسته‌اند وانمود کنند، خونریز و ظالم نبوده است. البته بعضی خشونت‌ها و تندی‌ها در آن زمان محمل عینی می داشته است که نبایستی به آنها یکجانبه و یکسویه نگریست.

در بسیاری از جنگ‌ها سپاهیان خلیفه با برخورد به سپاهیان او و آگاهی از نظریات و اهداف آنان به او می گرویدند: «صاحب الزنج، علی ابن ابان را به فرماندهی صد سیاه فرستاد که خبر آن سپاه را بیارد. علی ابن ابان با عده‌ای از آنها مقابله و آنها را منهزم کرد. بندگان که در صف دشمن بودند همه به علی ابن ابان ملحق شدند.^۵»

و نیز: «... او مدت دو روز جنگ و دفاع کرد. مردم هم به او متمایل شده به

۱. همان‌جا، ص ۷۵. ۲. همان‌جا، ص ۱۷۱.
۳. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد چهارده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۶۳۰۹.
۴. همان‌جا، ص ۱۶-۶۳۱۵.
۵. ابن اثیر - کامل - ج دوازده، ص ۷۵.

یاری وی کمر بستند^۱». صاحب‌الزنج و سپاهش در طی ۱۵ سال - از سال ۲۵۵ تا ۲۷۰ بارها با سپاه خلیفه جنگیدند و بسا سلاح‌های غیر پیشرفته مثل فلاخن و بیاری - حتی - زنان که صاحب‌الزنج آن‌ها را نیز در جنگ شرکت می‌داد - «... زنان زنگیان را نیز بگفت که آجر فراهم آرند و مردان را با آن کمک دهند^۲» - بسیاری اوقات سپاه مجهز خلیفه را شکست دادند؛ اما آنگاه که رفته رفته کارشان به پیشرفت گرائید و سپاهیانشان افزون شد و سلاح و پول و مال به دست آوردند آهسته آهسته «خودکامی بیش دچار همان معایبی شدند که علیه آن برخاسته بودند. شیوه خلیفه گری و غلام‌داری و گرد آوردن مال بین آن‌ها گسترش یافت^۳» فساد در درون آن‌ها ریشه دوانید، وحدت آن‌ها در نتیجه اختلافات و حسادت‌ها و مال دوستی‌ها رفته رفته دچار ضربه و لطمه شد و بسیاری از پیوستگان به صاحب‌الزنج را که انتظار آزادی و برابری داشتند و اینک چیزهای دیگری را که آهسته آهسته فرا می‌روئید می‌دیدند ناامید ساخت و زمینه‌های شکست نهضت را فراهم آورد.

حکایت زیر در کتاب «کامل» ابن‌اثیر به‌خوبی وجود اختلاف و دو دستگی - این موریدانه هر نهضت اجتماعی - را در بین سرداران صاحب‌الزنج نشان می‌دهد: «... یحیی از رود گذشت. لشکر دشمن کنار کشید و یحیی غنائم بسیار بدست آورد و کشتی‌ها و... را نزد صاحب‌الزنج فرستاد ولی از راه دیگر غیر از طریقی که در دست علی ابن ابان بود زیرا نسبت به یکدیگر کینه ورشک داشتند^۴» و البته همین کار باعث می‌شود که کشتی‌ها در دام محاصره سپاهیان خلیفه بیفتند و ناپود شوند.

این پدیده‌های مخرب از درون چنان تیزاب پایه‌های قیام را پوساند و باعث آمد که هنگامی که مختاره در محاصره موفق - برادر خلیفه - و پسرش ابوالعباس افتاد بسیاری از سپاهیان صاحب‌الزنج - یعنی غلامان و بردگان - در طی روزهای متوالی و اندک اندک - علم تسلیم برافرازند و به‌سبب ناامیدی از پیروزی و ترس از قهر خلیفه به‌هنگام شکست، خود را به اردوی دشمن ملحق نمایند مخصوصاً که موفق با زیرکی دستور داده بود که با کسانی که دست از جنگ برداشته و تسلیم شوند با ملاحظت و نرمی رفتار شود و با آن‌ها خشونت و تندی ننمایند.

به‌هر حال «در صفر سال دویست و شصت و هفتم موفق به جنگ صاحب‌الزنج رفت^۵»

۱. کامل - ابن‌اثیر - جلد دوازده، ص ۱۰۵.
۲. تازیخ طبری، جلد چهارده، ص ۶۳۴۱.
۳. احسان طبری، پیشین، ص ۱۷۷.
۴. کامل، جلد دوازده، ص ۱۱۲-۱۳.
۵. مروج الذهب، جلد دوم، ص ۶۰۵.

و تا سال دویست و هفتاد که موفق به سرکوبی قیام زنگیان شد با آن‌ها جنگید. در طی جنگ بسیاری از بردگان و سرداران سپاه زنج خود را به موفق تسلیم نمودند و خلعت دریافت داشتند و با خوشروئی استقبال شدند.

«عده بسیاری از زنگیان امان خواستند و موفق به آن‌ها امان داد که در آخر ماه رمضان عده تسلیم شدگان و پناهندگان بالغ بر پنجاه هزار انسان گردید.»^۱
بیشتر این پناهندگان بعد از آن که به سپاه موفق پیوستند با یاران دیرین خویش به جنگ پرداختند. بسیاری نیز مخفی گاه زنگیان را لو داده و نقشه‌های آنان را با موفق در میان گذاشتند.

«يك عده از کمین گریخت و امان خواست و به موفق رسید و خبر داد که آن‌ها در فلان جا پنهان شده‌اند، موفق فرزند خود ابوالعباس را فرستاد... او رفت و با آن‌ها نبرد کرد. بسیاری گرفتار شدند کشته و غریق بی‌شمار دادند و عده کمی نجات یافته ناامید باز گشتند.»^۲

به هر حال در سال‌های آخر بارها جنگ بین دو سپاه در افتاد که در بیشتر دفعات شکست با سپاه زنگیان بود و رفته رفته اکثر سپاهیان صاحب‌الزنج پراکنده، کشته و تسلیم شدند و طلایه شکست نهائی پدیدار شد. اما در آخرین لحظات آن عده از غلامان و بردگان که به صاحب‌الزنج وفادار مانده بودند نیز «... با شجاعت و جان فشانی و ثبات و ایمان و هوشیاری جنگ کردند و نبرد سخت شد.»^۳

صاحب‌الزنج که از ابتدای کار هرگز تسلیم و تطمیع نشده بود، چنان که طبق نوشته تاریخ طبری برده‌دارانی را که به او پیشنهاد پول و مال داده بودند تا برده‌ها را به صاحبانشان برگرداند و خیال تطمیع او را داشتند دستور داده بود که پانصد ضربه شلاق بزنند؛^۴ تا آخر نیز تسلیم ناپذیر ماند و امان نامه موفق برای خود را نپذیرفت و به جنگ ادامه داد.

سرانجام آن‌چه در روزهای آخر انتظار آن می‌رفت و حتی می‌توان گفت که محتوم بود، فراز آمد و باقی‌مانده سپاه زنگیان به شکست قطعی دچار و صاحب‌الزنج نیز کشته شد.

«... و عاقبت لشکر عباسی غالب آمدند و زنگیان را بکشتند و... صاحب‌الزنج

۱. کامل، ج دوازده، ص ۱۹۷.

۲. کامل، جلد دوازده، ص ۱۹۸.

۳. همان‌جا، ص ۲۴۱.

۴. ر. ک. به تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۳۱۳.

کشته شد و مختاره را غارت کردند و سر رهبر نهضت را به بغداد بردند و گویند عدد کشتگان در این جنگ دو هزار و پانصد مرد بودند.^۱»

هنگامی که صاحب‌الزنج کشته شد اتفاقی افتاد که به روشنی نشان دهنده خوف و وحشتی است که از قیام زنگیان در دل خلیفه و طبقات اشراف افتاده بود و مؤید زمین‌لرزه گرانی است که زیرپای خلافت عباسی را به جنبش درآورده بود:

«... گواهی دادند که آن سر، سر آن پلید است. موفق به زمین افتاده و سجده کرد.^۲»

به هرحال قیام زنگیان در میان موج خون محرومان و غلامان در «روز شنبه دوم صفر سنه دویست و هفتاد^۳» به شکست و به گفته این‌اثیر نویسنده کتاب کامل: «مدت تسلط او چهارده سال و چهار ماه و شش روز بود.^۴»

این قول را مسعودی صاحب کتاب مروج‌الذهب نیز تأیید کرده و کشته شدن صاحب‌الزنج و شکست نهضت او را در همان تاریخ و در دوران خلافت معتمد دانسته است.^۵

این قیام اگرچه با موفقیت پایان نیافت و حتی به گفته بعضی مورخین معاصر^۶ هیچ فایده‌ای هم جز کشتار عده‌ای بی‌گناه نداشت، در طول مدتی نسبتاً طولانی و بسا شرکت مستقیم عده زیادی از محروم‌ترین و زحمتکش‌ترین انسان‌های جامعه نیمه دوم قرن سوم بعد از هجرت، توانست ارکان حکومت ظالمانه خلیفه عباسی «المعتمد» را با خطرات جدی مواجه ساخته و نادرستی داعیه قدرقدرتی صاحبان زر و زور و حکومت پرفسادشان را به خوبی آشکار کند.

ثمر قیام زنگیان را باید، نه به‌طور مجرد و در جریان حرکت بسته خود، بلکه در جریان تاریخ جست و جو کرد.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱. تجارب‌السلف، ص ۹۰-۱۸۹.

۲. کامل، ج دوازده، ص ۲۴۴.

۳. کامل، ج دوازده، ص ۲۴۶.

۴. همان‌جا، همان صفحه.

۵. ر. ک. به مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۵۹۵.

۶. عبدالحسین زرین‌کوب در تاریخ ایران بعد از اسلام.